

مقایسه داستان «خسرو و شیرین» از شاهنامه فردوسی و منظومه

«فواره باغچه سرای» از الکساندر پوشکین

عبدالرضا سیف

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

ماریا گین

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

(از ص ۱۷ تا ۳۲)

تاریخ دریافت: ۹۲/۱۲/۲۰، تاریخ پذیرش: ۹۳/۰۶/۳۱

چکیده

مقایسه و بررسی تطبیقی آثار نویسندگان ایرانی و روس چون فردوسی توسی و الکساندر پوشکین، امکان آشنایی بیشتر را با فرهنگ مردم ایران و روسیه به ما می‌دهد. با وجودی که ادبیات کلاسیک فارسی و روسی از نظر سبک و محتوا، شباهت زیادی به یکدیگر ندارند، در حین مطالعه داستان‌های عاشقانه ادبیات فارسی و روسی، یک سوژه مشترک دیده شد که البته تأثیر ادبیات شرق در داستان روسی، مشخص است. سوژه مشترک در دو ادبیات متفاوت، از آن لحاظ گیرا و جالب به نظر می‌رسد که تفاوت فرهنگ و دیدگاه شاعران را به خوبی مشخص می‌سازد. قهرمانان هر دو داستان، شخصیت‌های تاریخی‌اند. داستان «خسرو و شیرین» فردوسی و منظومه «فواره باغچه سرای» پوشکین، داستان‌های عاشقانه‌اند و بیانگر دیدگاه شاعران درباره پدیده عشق. ضمن اینکه، سرانجام هر دو داستان عاشقانه، غم‌انگیز است.

واژه‌های کلیدی: عشق، خسرو و شیرین، فواره باغچه سرای، گیرای، زارما، مریم (ماریا).

مقدمه

ایران و روسیه دو کشور همسایه‌اند که از دیرباز با وجود فرهنگ و تاریخ کاملاً متفاوت، ارتباطات فراوان داشته‌اند. بین ادبیات کلاسیک فارسی و ادبیات کلاسیک روسی، هشت قرن فاصله وجود دارد و بدین سبب از نظر محتوا و سبک، شباهت زیادی به یکدیگر ندارند. ادبیات کلاسیک ایران، گنج بی‌قهری است که شناختش، افکار و اندیشه انسان را تغییر می‌دهد. با وجودی که ادبیات کلاسیک روسیه، عظمت و قدمت ادبیات فارسی را ندارد، مایه افتخار ملت و بیانگر فرهنگ روسی است.

ادبیات هر کشوری، بزرگانی دارد که معمولاً از میان آنان، نابغه‌ای تأثیرگذار بیش از بقیه خودنمایی می‌کند. در ادبیات فارسی، فردوسی توسی، و در ادبیات روسی، آکساندر پوشکین، چهره درخشانی دارند و به همین دلیل، دیدگاهشان درباره مسائل زندگی، بسیار مورد توجه و جالب می‌نماید.

در مقاله حاضر، دو داستان عاشقانه از فردوسی و پوشکین، دو نابغه ادبیات فارسی و روسی، بررسی شده، و در نتیجه‌گیری، دیدگاه شاعر ایرانی و روس درباره «عشق» - که در داستان فردوسی و پوشکین وجود دارد - بیان شده است.

فردوسی توسی، از شاعران مشهور عالم و ستاره درخشنده آسمان ادب فارسی و از مفاخر نامبردار ملت ایران است (صفا، ۱۳۷۳: ۱۱۶). وی آفریننده شاهنامه است که صحبت درباره عظمتش، خود محتاج تحقیق دیگری است. به جز جلوه‌های حماسی، شاهنامه دربرگیرنده داستان‌های عاشقانه هم هست. «خسرو و شیرین» شاهنامه بیانگر عشق مثلث خسرو پرویز به شیرین و مریم است که سوژه جالبی به نظر می‌رسد. البته داستان عشق خسرو و شیرین نه فقط در شاهنامه، که در منظومه خسرو و شیرین نظامی نیز مفصل بدان پرداخته شده است؛ اما سوژه در داستان نظامی تغییر می‌یابد و دیگر با سوژه منظومه روسی، آن‌چنان شباهتی ندارد.

آکساندر پوشکین «اولین شاعر معروف رمانتیک روسی [است] که دارای استعداد فوق‌العاده و روح پرهیجانی است» (سیدحسینی، ۱۳۸۹: ۲۰۲). ایده شرق به عنوان بخشی از جهان بینی در کل دوران فعالیت ادبی پوشکین، رشد و توسعه پیدا کرد (کریمی مطهر، ۱۳۸۷: ۵۲). یکی از نمونه‌های عشق پوشکین به شرق، منظومه عاشقانه «فواره باغچه‌سرای» (Бахчисарайский фонтан / The Fountain of Bakhchisaray) است که نه تنها سوژه‌ای مشابه سوژه داستان شاهنامه دارد، بلکه سخنان آغازین این

منظومه نیز با بيتی از بوستان سعدی شروع می‌شود. پوشكين این قصه را از يك زن آشنا شنیده بود. شاعر در این مورد چنین می‌نویسد: «من با به نظم آوردن بیان این خانم شروع کردم» (گروسمن، ۱۹۶۰: ۴۹). این داستان، چشم پوشكين را به دنیای خاصّ ارزش‌های عالی هنری - یعنی هنر تاتار که با هنر ایرانی آمیخته است - باز کرده بود. و این آشنایی سبب شباهت داستان «فواره باغچه‌سرای» پوشكين به داستان عشق خسرو و شیرین شده است.

توصیف و بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های این دو داستان - که سوژه عاشقانه مشترک دارد - با توجه به هشت قرن فاصله که بین این دو اثر وجود دارد، به‌جا و بسیار جالب و گیرا به نظر می‌رسد.

خلاصه داستان «خسرو و شیرین» از شاهنامه فردوسی

در زمان شهریارى هرمزد، پسر او خسرو پرویز که در عنفوان جوانی بود، دل‌داده و شیفته شیرین می‌شود و به‌غیر از او به هیچ دختری اعتنا نمی‌کند. خسرو پرویز پیوسته به شیرین عشق می‌ورزید و او را دوست می‌داشت، اما وقتی که در سن جوانی به پادشاهی می‌رسد، با بهرام چوبین به جنگ و ستیز می‌پردازد و این موضوع سبب می‌شود که مدت زیادی از شیرین دور بماند و با وی قطع رابطه کند. با این حال، روزی پس از اتمام جنگ، خسرو تصمیم به شکار می‌گیرد. شیرین از آمدن خسرو باخبر می‌شود و به پشت بام می‌رود تا خسرو او را ببیند و پیش وی برگردد و عشقشان افزونی یابد. هنگامی که خسرو در مسیر خود به آن محلّ می‌رسد، شیرین بلند می‌شود و خود را به خسرو نشان می‌دهد. خسرو توقف می‌کند و شیرین زبان به سخن می‌گشاید و با خسرو درباره عشق و علاقه گذشته حرف می‌زند. وقتی که خسرو این حرف‌ها را می‌شنود، دوباره عاشق شیرین می‌شود و دستور می‌دهد تا چند نفر از همراهان وی، شیرین را به شبستانش ببرند.

پس از پیوستن شیرین به گروه همسران و زنان شبستان خسرو، با اینکه عشق و علاقه خسرو و شیرین به یکدیگر از نوجوانی آغاز شده و پس از ازدواج، امید ادامه هم وجود داشته است، بازهم خسرو بیشتر اوقاتش را با مریم (دختر قیصر روم) و همسر نخستش سپری می‌کند. خسرو، مریم را بزرگ‌ترین زنان شبستان و کاخ خود می‌داند. این

مسئله که خسرو به شیرین اهمیت نمی‌دهد و توجه نمی‌کند، سبب می‌شود که رشک و حسد شیرین به مریم افزایش پیدا کند. یک روز شیرین به طور پنهانی و بی آنکه کسی از این موضوع باخبر شود، مقداری زهر در داخل غذای مریم می‌ریزد و در نتیجه، مریم پس از یک سال از این جهان می‌رود. بعد از مرگ مریم، مهتری و اداره امور شبستان زرین و طلایی خسرو، به شیرین داده می‌شود.

اما در همان هنگام که بزرگان و موبدان با ازدواج خسرو و شیرین مخالفت می‌کنند، از مریم پسری زاده می‌شود که اسم او را شیرویه می‌گذارند. با توجه به اینکه خسرو پسر بدسرشتش را دوست ندارد، موبدان از این وضع سوءاستفاده می‌کنند و خسروپرویز را از مقام سلطنت برکنار می‌کنند و به زندان می‌اندازند و زمانی نمی‌گذرد که او کشته می‌شود. دو ماه بعد از کشتن خسروپرویز، شیرویه شخصی را نزد شیرین می‌فرستد و او را به کاخ فرامی‌خواند. شیرویه درباره شیرین حرف‌های ناپسند می‌زند و نامه‌ای پر از تهمت برای شیرین می‌فرستد. هنگامی که شیرین نامه را می‌خواند، بسیار ناراحت و آشفته می‌شود. سرانجام زمانی که شیرین نزد شیرویه برده می‌شود، شیرویه عاشق زیبایی شیرین می‌شود و به او پیشنهاد ازدواج می‌دهد. شیرین به ظاهر رضایت می‌دهد ولی شرطی می‌نهد؛ شرط این است که شیرویه باید آخرین آرزویش را برآورده کند و دخمه و مقبره خسرو را برای وی باز کند تا لحظه‌ای با خسرو، همسر عزیزش، درد دل کند و پس از آن به کاخ شیرویه برگردد. شیرویه این را قبول می‌کند و به شیرین اجازه می‌دهد.

وقتی که شیرین وارد دخمه می‌شود، گریه و زاری می‌کند و آنچه در دل دارد با خاک همسرش بازگو می‌کند. سپس زهر هلاهللی را سر می‌کشد و دنیا را ترک می‌گوید. هنگامی که شیرویه از مرگ شیرین باخبر می‌شود، دستور می‌دهد آرامگاهی در کنار آرامگاه خسرو برای شیرین بنا شود و شیرین در کنار همسرش به خاک سپرده شود. مدتی نمی‌گذرد که شیرویه نیز سخت مریض می‌شود و به دستور همان فرمانروایانی که او را تحریک به کشتن پدر کرده بودند، زهر داده می‌شود و از دنیا می‌رود.

خلاصه منظومه «فواره باغچه‌سرای» آکساندر پوشکین

خان گیرای (Гирей / Giray) در کاخ خود خشمگین و اندوهگین نشسته است. او

درباره جنگ‌های روسیه فکر نمی‌کند، درباره دسیسه‌چینی هم فکر نمی‌کند، زن‌های وی در شبستان به دلیل پاسبان جدی و بی‌رحم به وی خیانت نمی‌کنند و ذهن‌گیری از این فکرها هم خالی است. گیرای برمی‌خیزد و داخل شبستان می‌رود که آنجا جمع زن‌های وی ترانه‌ای درباره زارمای (Зарема / Zarema) زیبا، فرشته حرم‌سرای، می‌خوانند، اما خود زارما به ترانه دخترها گوش نمی‌دهد و اندوهگین در گوشه‌ای می‌نشیند. اندوهگین به این علت که گیرای دیگر زارما را دوست ندارد و توجهی به وی نمی‌کند. گیرای عاشق دختر لهستانی به نام مریم (ماریا) (Мария / Maria) شده است؛ دختری که به سبب جنگ، به اسارت خان گیرای درآمده است.

هنگامی که گروه‌های تاتار وارد لهستان می‌شوند، خانه پدر مریم را ویران می‌کنند و پدرش را می‌کشند و دختر زیبایش را با خود می‌برند. در اسارت، مریم روزبه‌روز پژمرده می‌شود و از صبح تا شب در کنار شمایل مادر مقدس مسیح دعا می‌خواند و برای بدبختی خود می‌گرید. هیچ‌کس وارد اتاق خلوت وی نمی‌شود، حتی خود گیرای می‌ترسد خلوت او را به هم بزند.

شبی قصر خان گیرای در سکوت فرومی‌رود، ولی یکی از زن‌های حرم‌سرا بیدار است. این زن بلند می‌شود و با یک دست، چابک، در را باز می‌کند. او در تاریکی شب با قدم‌های سبک راه می‌رود و از کنار پاسبان - که در یک خواب مغشوش فرو رفته است - رد می‌شود. در مقابل را باز می‌کند و وارد اتاق می‌شود؛ اتفاقی که داخلش چراغی مقابل شمایل مادر مقدس مسیح و صلیب مظهر مقدس عشق است. در سینه زارما، یک رؤیای فراموش شده مجسم می‌شود. زارما، مریم خوابیده را می‌بیند و روبه‌روی او زانو می‌زند و به وی التماس می‌کند که گیرای را از خود دور سازد. حرف‌ها و التماس زارما و ناله دل‌خراشش، دوشیزه محبوس را از خواب بیدار می‌کند. مریم با ترس و وحشت به خانم ناشناس نگاه می‌اندازد و از وی می‌پرسد که چرا این قدر دیر به اتاقش آمده است. زارما داستان دردناکش را این‌گونه بیان می‌کند. وی از زندگی آسوده‌اش با گیرای با مریم سخن می‌گوید. یادش نیست کی به قصر خان گیرای آمده، اما از وقت آمدنش، گیرای عاشقش شده بود و زارما با خوش‌حالی این مدت را سپری می‌کند. ولی از زمانی که مریم وارد قصرش شده است، گیرای زارمای خویش را فراموش کرده و دل به مریم سپرده است. مریم زبان دردناک عشق زارما را نمی‌فهمد. بعد از اتمام داستان، زارما مریم

را تهدید می کند ... پس از این حرف‌ها، زارما ناپدید می شود و شاهزاده خانم نمی تواند او را بیابد.

هفته‌ها می گذرد و از مریم خبری نمی شود؛ چراکه او مرده است، با این حال، گیرای پیش زارما بر نمی گردد. او قصرش را ترک می گوید و با قشون تاتار خود دوباره عزیمت می کند و به تاخت و تاز نواحی دوردست مشغول می شود. ولی حتی دور از قصرش، گیرای نمی تواند عشق به مریم را فراموش کند. پس از مرگ مریم، گیرای حرمش را ترک می گوید. همان شب که مریم درگذشت، محافظان حرم به دستور خان گیرای، زارما را به آب می اندازند.

خان گیرای پس از اینکه تمام قفقاز و دهات آرام روسیه را در آتش جنگ می سوزاند، به قصرش بازمی گردد و به یاد معشوقش، مریم، در گوشه خلوت قصر، یک چشمه مرمر می سازد که دختران آن ولایت، اسمش را «چشمه اشک‌ها» می گذارند.

«قصه عشق» در دو داستان

این دو قصه، سوژه مشترکی دارند: در هر دو داستان، مثلث عاشقانه‌ای وجود دارد که سرانجام هر دوی آنها غم‌انگیز است.

در داستان «خسرو و شیرین» فردوسی، سه شخصیت عاشق وجود دارد. خسرو که عاشق شیرین بوده، عشقش را به شیرین فراموش می کند و همزمان عاشق مریم، دختر قیصر روم، می شود و او را بیش از شیرین دوست می دارد. شیرین تاب و تحمل این رقیب عشقی را ندارد و حسادتش کار را به قتل مریم می کشاند به امید بازگشت عشق پیشین. شیرین به هدفش می رسد؛ چراکه خسرو به راحتی عشقش را به مریم فراموش می کند. در پایان، پس از قتل خسرو به دستور پسرش شیرویه، شیرین نیز تاب این دوری را ندارد و بر سر مزار خسرو خودکشی می کند.

در منظومه «فواره باغچه‌سرای» نیز یک مثلث عاشقانه وجود دارد. گیرای که دل به زارما بسته بود، در حین جنگ، دل به مریم (ماریا)، دختر پادشاه لهستان، می سپارد و او را با خود به قصر می آورد. در این داستان هم زارما تاب و تحمل عشق‌ورزی گیرای با مریم را ندارد و او نیز به امید رسیدن به عشق دیرینه‌اش، گیرای، به ترفندی مریم را مسموم می کند؛ البته زارما به مقصودش نمی رسد و گیرای بی توجه به عشق زارما، دستور قتلش را می دهد.

بررسی شخصیت‌های داستان «خسرو و شیرین»

خسرو پرویز

اولاً باید گفته شود که خسرو یک شخصیت تاریخی است. وی «واپسین پادشاه بزرگ و محتشم سلسله ساسانی» (محبوب، ۱۳۷۸: ۳۸۹) است. خسرو پرویز، پسر هرمز و نوه انوشیروان است. هنگامی که پرویز به پادشاهی می‌رسد، رفتار وی نیکوست و فردوسی رفتار او را ستایش می‌کند و می‌گوید «مهربان‌تر از پدر است» (دارائی، ۱۳۷۲: ۳۵۶).

حشمت و بزرگی خسرو در داستان، شگفت‌انگیز است. وی پادشاه توانمندی است. در دربار او «دویست برده آتشدان‌های افروخته در دست داشتند و در آنها عود و عنبر دود می‌کردند و پیشاپیش شاه می‌رفتند تا با بوی خوش را بپراکند و مشام شاه را عطرآگین کند و نگذارد که بوی بدی به مشام وی رسد» (محبوب، ۱۳۷۸: ۳۹۳).

خسرو، با قیصر خویشی می‌کند و دخترش، مریم، را به همسری برمی‌گزیند. او مریم را بانوی بانوان قصر می‌کند و بیشتر اوقاتش را با وی می‌گذراند. با وجود این، خسرو مرد متعصبی است و هنگامی که مریم را به قصرش می‌آورد، شرایط زندگی را در حرمش به وی گوشزد می‌کند:

بدو گفت: دامن ز ایرانیان، نگه دار و مگشای بند، از میان
برهنه نباید که خسرو، تو را ببیند، که کاری رسد نو، تو را
(فردوسی، ۱۳۹۰: ۱۷۰۸)

«پرویز می‌بایست به حرمت دین مسیح و به احترام عهد قیصر، دختر او را، یگانه همسر رسمی خود و شهبانوی ایران می‌دانست، اما پرویز نتوانست به عهد خود پایبند بماند؛ زیرا که آتش عشق شیرین چنان فروزان گشت که اختیار را از دست پرویز گرفت» (دارائی، ۱۳۷۲: ۳۷۴). هنگام دیدار با شیرین، خاطره نخستین عشق برای خسرو تداعی می‌شود. خسرو چنان عاشق شیرین می‌شود که بعد از زندانی شدن هم، غذا را فقط از دست شیرین می‌خورد. از روایت داستان معلوم می‌شود که خسرو در اواخر عمرش احساس عمیق‌تری به شیرین پیدا می‌کند.

شیرین

شیرین «زیباروی مسیحی پرشور و محبوبه همیشگی خسرو پرویز است» (مهذب، ۱۳۷۴):

۲۱۵). «فردوسی اشاره‌ای به اصل و نسب شیرین نمی‌کند، اما به کنایه او را درخور همسری شاه ندانسته است. پرویز از خوبرویان و دختران پادشاهان و بزرگان، نظرش تنها بر شیرین ماهروی و کامل‌عیار است» (بصاری، ۱۳۵۰: ۳۲۶):

ورا در زمین دوست شیرین بدی بر او بر چو روشن جهان بین بدی
پسندش نبودی جز او در جهان ز خوبان وز دختران شهان
(فردوسی، ۱۳۹۰: ۱۷۷۶)

«از وصفی که فردوسی از شیرین کرده است، چنین برمی‌آید که وی زنی فصیح و زبان‌آور بوده و علاوه بر دلبری و افسونگری و شیرینی، عقل و تدبیری به کمال داشته و با یک دیدار، پرویز را که در هوسناکی شهرتی داشت، رام خود ساخته است» (محبوب، ۱۳۷۸: ۳۹۲). هنگام دوری از خسرو، شیرین در رنج است و شب و روزش با اشک و آه سپری می‌شود:

چو خسرو بپرداخت چندی به مهر شب و روز گریان بدی خوب‌چهر
(فردوسی، ۱۳۹۰: ۱۷۷۷)

شیرین «همواره مترصد آن بود که آب رفته را به جوی بازآورد» (محبوب، ۱۳۷۸: ۳۹۲)؛ از گذشته‌ها سخن می‌گوید و عهد قدیم و سوگند وفا، بدان یادآوری می‌کند. پس از آنکه شیرین رقیبش را مسموم می‌سازد و راز قتل مکتوم می‌ماند، خسرو او را بانوی بانوان و جانشین مریم می‌کند. «شیرین، شمع‌افروز شبستان شاه می‌گردد و وجودش رونق‌افزای گلستان زندگی او؛ دیدارش زنگ غم از چهر شاه می‌زداید و زیبایی خیره‌کننده‌اش آرام‌بخش دل بی‌قرار و بی‌آرام شهریار است» (بصاری، ۱۳۵۰: ۳۳۳).

ز مریم همی بود شیرین به درد همیشه ز رشکش دو رخساره زرد
به فرجام، شیرین ورا زهر داد شد آن نامور دختر قیصرنژاد
(فردوسی، ۱۳۹۰: ۱۷۸۰)

«شیرین ... چون جان شیرین خسرو بود و از درد پرویز غمگین» (بصاری، ۱۳۵۰: ۳۳۴). «شیرین عاشق راستین و وفادار است که معشوقش را حتی در تیرگی دخمه مرگ نیز تنها رها نکرد و در کنار عاشق و محبوب خود جان سپرد» (مهذب، ۱۳۷۴: ۲۱۸):

زهی شیرین و شیرین مردن تو زهی جان دادن و جان بردن تو
(نظامی، ۱۳۷۶: ۲۵۵)

«شیرین عهد و مهر و وفا را تا واپسین دم زندگانی خویش نگاه داشت و در عشق خسرو جان سپرد» (محبوب، ۱۳۷۸: ۳۹۴).

مریم

مریم همسر پاکیزه‌روی و خردمند خسروپرویز شاه ایران، و دختر محبوب قیصر روم است. وی مقام محبوب‌ترین زن شاه را هم دارد.

یکی دخترش بود مریم به نام خردمند و با سنگ و با رای و کام
به خسرو فرستاد بآیین و دین همی خواست از کردگار آفرین
(فردوسی، ۱۳۹۰: ۱۷۰۷)

مریم برای تحکیم بنای دوستی، به همسری خسرو درمی‌آید. خسروپرویز مریم را خواستگاری می‌کند و هنگامی که به ایران می‌آید، استقبال باشکوهی از او می‌شود. مریم با اعزاز و اکرام بسیار در شبستان می‌زیست. او محبوب‌ترین زن خسرو است و رقیب شیرین می‌شود؛ زیرا شاه او را بیشتر دوست دارد. مریم به دلیل افزایش رشک و حسد شیرین، به دست وی مسموم می‌شود و می‌میرد.

بررسی شخصیت‌های منظومه «فواره باغچه‌سرای»

گیرای

گیرای، خان تاتاری است که همانند خسرو، شخصیتی تاریخی دارد. او یکی از آخرین خانات کریمه (Crimean khanate)^۱ است که دل‌باخته دختر مسیحی می‌شود. همه ندیمان گوش به فرمان او هستند و از وی می‌ترسند. حشمت خان گیرای در داستان این‌گونه دیده می‌شود: «گروه گرد او حلقه زده‌اند. یک سکوت عمیق در آن محوطه حکم‌فرماست. خان ناگهان از روی بی‌صبری اشاره می‌کند و همه تعظیم کرده خارج می‌شوند» (نفیسی، ۱۳۱۵: ۸۷). اما گیرای اندوهگین است و «اوقات کسالت شبانه خود را در سکوت و تنهایی می‌گذراند» (نسکوف، ۱۹۱۲: ۳۳). «فتوحات جنگ دیگر برای گیرای مایه افتخار نیست و دست و حشمت‌افزای او خسته شده و دیگر به فکر مبارزه نیست» (همان). اما در داستان عشق، همین خان وحشی به حدی دل‌باخته مریم می‌شود که

۱. دولتی که تاتارهای کریمه از ۱۴۴۱ تا ۱۷۸۳ میلادی بر آن حکومت می‌کردند (<http://fa.wikipedia.org>).

حتی در قوانین سخت حرم نیز تجدید نظر می‌کند. با وجود این، گیرای خودش را نیازمند عشق دوطرفه نمی‌داند؛ برای وی عشق مریم چندان مهم نیست. عشق پاک و عفیف یک‌طرفه گیرای، این مرد وحشی را مجبور می‌کند که به مریم احترام بگذارد. گیرای قادر نیست خلوت او را بر هم بزند. عشق گیرای به مریم، عشق واقعی است؛ چراکه بعد از مرگ مریم، نه‌تنها پیش زارما بر نمی‌گردد، بلکه دستور می‌دهد زارما را بکشند و به یاد مریم عزیز، فواره‌ای بنا می‌نهد. مسافر انگلیسی، خانم میلدی کروِن (Milady Craven) - که در اواخر قرن هجدهم میلادی به باغچه‌سرای آمده بود - به این نتیجه رسید که این گیرای، دارای قلب شایسته عشق است (نگرمن: ۱۹۶۰: ۷۳).

زارما

زارما دختر گرجی است که عزیزترین زن گیرای به حساب می‌آید. توصیف زارما چنین آمده است: «ستاره عشق و معبوده حرم» (نفیسی، ۱۳۱۵: ۹۰). «صورت تو که گیسوان بافته‌ات دو مرتبه گرد آن حلقه زده‌اند، به سفیدی و طراوت یک گل مریم است. چشمان جادوگرت از روز صاف‌تر و از شب سیاه‌ترند» (همان: ۹۱).

زارما در حرم گیرای زندگی می‌کند و از زندگی قبلی خود چیزی به خاطر نمی‌آورد. از وقت آمدن به حرم گیرای، زارما خوشبخت می‌شود؛ زیرا گیرای در نخستین دیدار، عاشق وی شده بود: «مرا صدا زد ... بعد از آن ما در یک مستی دایمی با سعادت گذرانیدیم» (همان: ۹۲). «زارما عشق بی‌انتهایی به گیرای داشت و تا آمدن مریم به کاخ خان، رقیبی نداشت. زارما جدا از پدیده عشق زندگی نمی‌کند. همه چیز به غیر از احساسات برای وی غریب‌اند» (کرنولین و پینسکی، ۱۹۹۶: ۲۱۰).

هنگامی که زارما متوجه می‌شود گیرای دیگر او را دوست ندارد، سخت افسرده می‌شود و پیش رقیب خویش می‌رود تا او را از گیرای دور کند. زارما عاشقی راستین و شجاع است و بدون ترس حرم را ترک می‌گوید. زارما چنین به مریم می‌گوید: «گیرای را از من جدا مکن. او مال من است. بوسه‌های او هنوز مرا می‌سوزانند. گیرای برای من قسم‌های سنگین خورده و از مدت‌ها به این طرف، افکار و آمال خود را با من آشنا کرده است. خیانت او مرا خواهد کشت» (سکوف، ۱۹۱۲: ۶۲).

سرانجام عشق زارما به قدری آتشین می‌شود که صبر و تحمل را از او می‌رباید و

رقیب خویش را مسموم می‌کند، به امید اینکه گیرای دوباره عاشقش شود و سعادت به آنان بازگردد، اما این موضوع، هم عشق قبلی گیرای را برنمی‌گرداند و هم زارما زندگی خود را در راه عشق از دست می‌دهد.

مریم (ماریا)

مریم، شاهزاده لهستانی است که به اسیری به کاخ گیرای آورده شده است. مریم دختر زیبایی است که توصیف وی در متن منظومه چنین آمده است: «[پدر مریم] مجذوب و دیوانه اخلاق لطیف، حرکات جذاب و چشم‌های آسمانی خمار و کلیه اوصاف بی‌نظیر دختر خود بود. مریم نیز از تمام فیوض طبیعت بهره‌مند شده و به انواع صنایع وقوف کامل داشت» (نفیسی، ۱۳۱۵: ۹۲).

در دوره زندگی در کاخ گیرای، مریم همیشه دل‌تنگ زندگی خوش قبلی خود است. او نمی‌تواند به این کشور عادت کند، و بیش از این، مریم هنوز طعم عشق را نچشیده است و به همین علت هم حرف‌های زارما را نمی‌فهمد. گیرای نیز از این دختر بی‌گناه می‌ترسد، اما با وجود عشق قوی‌اش، نمی‌تواند او را جذب خود کند (نفیسی، ۱۳۱۵: ۹۹).

سرانجام مریم به دست زارما کشته می‌شود و با آرامش از این دنیا می‌رود. «مریم در وجود خود طبیعتی اروپایی و رمانتیک دارد. این دختر قرون وسطایی، موجودی نازنین، فروتن، دارای معصومیت بچگانه است؛ و حسی که مریم به گیرای داده است، یک حس رمانتیک است که درون خان تاتار وحشی را تغییر داده است» (بلینسکی، ۱۹۵۵: ۳۷۹).

نتیجه بررسی شخصیت‌ها

بررسی شخصیت‌های این داستان‌ها نشان می‌دهد که بین آنها شباهت‌های زیادی وجود دارد؛ خسرو و گیرای دو شاه‌دارای حشمت‌اند و عاشق‌های بی‌تاب و بی‌قرار مثل شیرین و زارما دارند که سخت برای عشق خویش تلاش می‌کنند. عشق خسرو آمیخته به هوس و لذت است و عمقی ندارد و هنگامی که مریم را به کاخش می‌آورد، شرایط زندگی در حرم را برایش شرح می‌دهد. اما عشق گیرای به مریم، عشقی صمیمی و راستین به نظر می‌رسد. گیرای حتی برای مریم شرایط زندگی استثنایی فراهم می‌آورد. فرق بین شیرین و زارما این است که زارما در راه عشق، بدون رسیدن به معشوقش

درمی‌گذرد درحالی‌که شیرین عشق معشوقش را باز می‌گرداند و با خسرو به خوشی زندگی می‌گذراند و سرانجام در کنار معشوق مرده، جانش را می‌دهد. مریم و ماریا، ضلع‌های دیگر این مثلث‌های عشقی، به‌جز اینکه رقبای عشقی‌اند و سدّ راه رسیدن عاشق‌ها، گناه دیگری ندارند.

شباهت و تفاوت در دو داستان

منظومه «فواره باغچه‌سرای»، داستان مختصر عاشقانه‌ای است همراه با ذکر جنگ‌ها و حوادثی که در دربار گذشته است. در داستان «خسرو و شیرین»، برعکس، نویسنده توجه بیشتری به جنگ‌ها و حوادث دربار می‌کند و داستان عاشقانه قهرمانان بسیار مختصر به نظر می‌رسد.

ثانیاً، در ابتدای هر کدام از داستان‌های پوشکین و فردوسی، دو عاشق وجود دارد که هر کدام از آنها عاشق یک نفر است و به فکر دیگری نیست. عشق آنها در اوایل قصه، عشق معمولی و دوطرفه است که گویی به زندگی آرامش می‌دهد و عشاق را خوش حال و خوشبخت می‌سازد. در داستان فردوسی، خود نویسنده، شرح احوال عشاق را می‌دهد:

ورا در زمین دوست شیرین بدی بر او بر چو روشن جهان بین بدی
پسندش نبود جز او در جهان ز خوبان وز دختران شهان
(فردوسی، ۱۳۹۰: ۱۷۷۶)

در داستان پوشکین، قصه عاشقانه آرام‌بخش را از زبان زارما می‌شنویم. وی داستان عاشقانه خود را با خان‌گیری برای مریم نقل می‌کند: «خان در حال سکوت، نظر روشن خود را به من دوخت و بعد مرا صدا زد ... بعد از آن ما در یک مستی دایمی با سعادت گذراندیم» (نفیسی، ۱۳۱۵: ۹۲).

نکته دیگر اینکه در طول روایت این عشق، در داستان فردوسی ذکر می‌شود که روابط عاشقانه بین خسرو و شیرین در زمان شاهزادگی خسرو آغاز می‌شود، اما بعد از آغاز پادشاهی خسرو، هنگامی که قصه شورش بهرام چوبین و گرفتاری‌های روزافزون پرویز شروع می‌شود، ناگزیر از عشق شیرین به کارهای دیگر می‌پردازد و شیرین عاشق را گریان و افسرده به حال خود می‌گذارد. می‌توان این‌گونه استنباط کرد که عشق خسرو به شیرین عشق عمیقی نبوده، نه این که خسرو عاشق شیرین نبوده بلکه در

اوایل زندگی عشق وی عمق لازم را نداشته و به این دلیل به نظر می‌رسد که در اوایل داستان، شیرین فقط مایه خوشگذرانی شاهزاده بوده است. ولی شیرین از اوّل قصّه، همیشه عاشق راستین و وفادار خسرو است که به سبب جدایی از معشوق غصّه می‌خورد:

به گرد جهان در بی‌آرام بود که کارش همه رزم بهرام بود
چو خسرو برداخت چندی ز مهر شب و روز گریان بدی خوب‌چهر
(فردوسی، ۱۳۹۰: ۱۷۷۷)

در داستان پوشکین، رابطه عاشقانه گیرای و زارما تا زمانی ادامه می‌یابد که خان گیرای عازم لهستان می‌شود و از آنجا اسیری می‌آورد. «در این منظومه مهمّ این است که عشق مریم کلّ زندگی گیرای را گرفته است. دیدار گیرای با مریم لحظه دگرگونی وی بود» (بلینسکی، ۱۹۵۵: ۳۷۹). زارما که تغییراتی در روابط با گیرای می‌بیند، سخت غصّه می‌خورد: «افسوس! رنگ او پریده و قلبش مجروح است و به آواز کنیزان که اوصاف و جاهت بی‌نظیر او را می‌سرایند، گوش نمی‌دهد ... هیچ چیز، هیچ چیز دیگر نزد او عزیز نیست: گیرای دیگر زارما را دوست ندارد» (نفیسی، ۱۳۱۵: ۹۰-۹۱).

نکته قابل توجه دیگر، اینکه در هر دو داستان، خسرو و گیرای به قسم‌های وفاداری خود عمل نمی‌کنند و معشوق دیگری را برمی‌گزینند.
در داستان «خسرو و شیرین»:

کجا آن همه روز کردن به شب دل و دیده گریان و خندان دو لب
کجا آن همه بند و پیوند ما کجا آن همه عهد و سوگند ما
(فردوسی، ۱۳۹۰: ۱۷۷۸)

در داستان «فواره باغچه‌سرای»:
«گیرای را از من جدا مکن: او مال من است. بوسه‌های او هنوز مرا می‌سوزانند.
گیرای برای من قسم‌های وحشتناک خورده» (نفیسی، ۱۳۱۵: ۹۸).

اما سرانجام معشوق‌های این دو داستان متفاوت است. شیرین سرانجام به عشق دیرینه خویش می‌رسد:

به فرجام، شیرین ورا زهر داد شد آن نامور دخت قیصرنژاد
از آن چاره آگه نبد هیچ‌کس که او داشت آن راز تنها و بس

چو سالی برآمد که مریم بمرد
شبستان زرین به شیرین سپرد
(فردوسی، ۱۳۹۰: ۱۷۸۰)

ولی زارما از وصال محروم می‌ماند.

در پایان، بعد از قتل رقیب عشقی در داستان «خسرو و شیرین»، خسرو به زودی زن محبوبش یعنی مریم را فراموش می‌کند و دوباره عاشق شیرین می‌شود و دیگر تا آخر عمر خویش دوست‌دار وی می‌ماند، ولی در منظومه «فواره باغچه‌سرای» بعد از مرگ مریم، گیرای باز هم عاشقش می‌ماند و همان شب که مریم درمی‌گذرد، علت مرگ مریم را بررسی می‌کند و در نتیجه، دستور می‌دهد زارما را به آب بیندازند. با این سرانجام، امیدی که زارما داشت، نابود شد.

نکته دیگر اینکه داستان «خسرو و شیرین» با کشتن خسرو به دستور پسر مریم به نام شیرویه تمام می‌شود، اما منظومه عاشقانه پوشکین پایان دیگری دارد. گیرای بعد از مرگ مریم و کشتن زارما، حرم‌سرای خویش را ترک می‌گوید و عازم جنگ می‌شود، ولی عشق گیرای به مریم حتی در اثنای جنگ از بین نمی‌رود. هنگام بازگشت، گیرای به یاد مریم فواره‌ای بنا می‌کند که به نام «فواره اشک‌ها» شناخته می‌شود.

نتیجه

در داستان عاشقانه «خسرو و شیرین» و «فواره باغچه‌سرای»، فردوسی و پوشکین با آگاهی از فرهنگ و سنت‌های زمان خویش، چهره‌ای اخلاقی و مقدس از عشاق را ترسیم کرده‌اند، ولی پوشکین به قصه عاشقانه اهمیت بیشتر می‌دهد. حتی می‌شود گفت که داستان عشق گیرای به مریم، داستان عشق عقیف (Platonic love) است چون معشوق نیازی به عشق دوطرفه ندارد.

منظومه «فواره باغچه‌سرای» داستانی کاملاً عشقی است؛ بیان عشق و تغییراتی که در زندگی انسان ایجاد می‌کند؛ یعنی در منظومه پوشکین، عشق، سوژه داستان را هدایت می‌کند، اما در داستان فردوسی، حوادث روزگار این نقش را به عهده می‌گیرند. در هر دو داستان، عشق دوطرفه، عشق آرام‌بخش دانسته می‌شود و شاعران رنگ شاد به این لحظه زندگی می‌دهند. در هر دو منظومه، داستان از زمانی آغاز می‌شود که عاشق و معشوق به دلایل مختلف (جنگ یا رفتن به کشور دیگر)، روابط عشقی‌شان به

سردی می‌گراید. حتی اگر عشق بعدی، یعنی عشق دوم، دوطرفه نباشد و عاشق به معشوقش نرسد، عاشق باز هم به عشق قبلی یعنی عشق اول بر نمی‌گردد؛ چراکه عشق اول دیگر ارزشی برای عاشق ندارد.

در هر دو داستان فردوسی و داستان پوشکین، اندازه رشک و حسد دو زن عاشق طوری افزایش می‌یابد که رقیب عشقی خویش را بدون ترس و اینکه شناخته شوند، به امید برگرداندن عشق پیشین، مسموم می‌کنند.

در بررسی دو اثر، نکته جالب دیگری نیز دیده می‌شود. در داستان فردوسی، مرگ مریم چندان احساسات عامه را جریحه‌دار نمی‌کند. شاید این موضوع که شیرین، زن زیبای خسرو، سخت دل‌پسته شاه است و مریم رقیب عشقی اوست، علت این نکته باشد. در واقع از بین بردن رقیب می‌تواند تا حدی مورد پذیرش جامعه قرار گیرد و از محبوبیت شیرین چیزی نکاهد. چنین برمی‌آید که یا خسرو این قدر عاشق مریم نبود، یا واقعاً در زمان فردوسی، کشتن رقیب، کار زشت و ناپسند محسوب نمی‌شد. در منظومه پوشکین، زارما بعد از کشتن رقیب بی‌درنگ به دستور گیرای کشته می‌شود. ضمن اینکه به نظر می‌رسد در منظومه پوشکین، کشتن رقیب، کار زشتی محسوب می‌شده است، چراکه قاتل مستقیماً مجازات می‌شود؛ اگرچه پوشکین برای دختر عاشق دل‌سوزی می‌کند. می‌توان گفت موضوع این منظومه، دگرگونی نفس انسان، توسط حسّ عالی عشق است.

اما به طور کلی نتیجه‌ای که از روایت این دو داستان حاصل می‌شود، این است که عشق نیروی خارق‌العاده‌ای دارد که توان هر کاری را به انسان می‌دهد. جدای از مذموم بودن پدیده خودکشی و دیگرکشی، می‌توان به قدرت عشق پی برد. نکته دیگر اینکه می‌توان به خوبی مشاهده کرد پدیده عشق در هر جای دنیا رنگ و بوی خود را دارد و حتی تفاوت هشت قرن تمدن ایران و روسیه، مانع از آن نمی‌شود که روایت (narrative) این پدیده چندان متفاوت باشد. با وجود تفاوت‌های بین این دو داستان، می‌توان نتیجه گرفت که در همه فرهنگ‌ها و تمدن‌های بشری، پدیده عشق تعریف نسبتاً مشترکی دارد که می‌تواند به سبب فطرت مشابه و پاک و بی‌آلایش انسان باشد.

منابع

بصاری، طلعت (۱۳۵۰)، *زنان شاهنامه*، تهران، دانشسرای عالی.

دارائی، بهیندخت (۱۳۷۲)، *پیام‌های پرورشی در شاهنامه*، زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی زنجان.
سجّادی، حسین (۱۳۸۰)، *بررسی عوامل دوگانه، ستایش و نکوهش زنان در شاهنامه*، تهران، مؤسسه پژوهشی فرهنگ، هنر و ارتباطات.

سیدحسینی، رضا (۱۳۸۹)، *مکتب‌های ادبی*، جلد اول، چاپ شانزدهم، تهران، نگاه.

صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۳)، *تاریخ ادبیات ایران*، جلد اول، تهران، ققنوس.

عظیمی، عبدالعلی (۱۳۷۹)، *شخصیت‌ها در شاهنامه*، تهران، فام‌آوند.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۰)، *شاهنامه فردوسی*، بر اساس نسخه چاپ مسکو، جلد دوم، تهران، بهنود.

کریمی مطهر، جان‌الله (۱۳۸۷)، «ارتباطات ادبی ایران و روسیه»، *مجله مؤسسه فرهنگی مطالعاتی روسیه، آسیای مرکزی و قفقاز*.

کریمی مطهر، جان‌الله (۱۳۹۰)، *آلساندر پوشکین و مشرق‌زمین*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

محبوب، محمدجعفر (۱۳۷۸)، *سی قصه از داستان‌های شاهنامه (آفرین فردوسی)*، چاپ سوم، تهران، مروارید.

مهدّب، زهرا (۱۳۷۴)، *داستان‌های زنان شاهنامه*، چاپ اول، تهران، مرکز فرهنگی نشر قبله.

نقیسی، سعید (۱۳۱۵)، «نمونه‌ای از آثار پوشکین»، *به یادگار صدمین سال وفات شاعر*، تهران، چاپخانه بروخیم.

Белинский В. Г. (1955), Полное собрание сочинений. Том VII. (Статьи о Пушкине) / В. Г. Белинский. — М.: Изд-во АН СССР.

Гроссман Л. П. (1960), У истоков "Бахчисарайского фонтана" // Пушкин: Исследования и материалы / АН СССР. Институт русской литературы (Пушкинский Дом). — М.; Л.: Изд-во АН СССР, — Т. 3.

Карниолин-Пинский М. М. (1996), "Бахчисарайский фонтан" // Пушкин в прижизненной критике, (1820),—1827 / Пушкинская комиссия Российской академии наук; Государственный пушкинский театральный центр в Санкт-Петербурге. — СПб: Государственный пушкинский театральный центр, — С. 209—213.

Характеристики всех типов, образов и лиц // Типы Пушкина (1912) / под ред. Н. Д. Носкова при сотрудничестве С. И. Поварнина. — СПб: Изд-во «Словарь литературных типов», — С. 5—192. — (Слов. лит. типов; Т. VI, вып. 7/8). Статья «Гирей», статья «Зарема», статья «Мария».